



نظر اسلام درباره مالکیت*

کتابخانه آنلاین «طالقانی و زمانه ما»

* متن سخنرانی در انجمن ماهانه دینی تحت عنوان «نظر اسلام درباره مالکیت» در تاریخ ۱۳۴۰/۸/۵ به نقل از کتاب گفتار ماه، سال دوم، صفحه ۴۵ الی ۶۸.

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

گمان نمی‌کنم بحثی که امشب مورد نظر من است و موضوع گفتاری که به‌عهده اینجانب واگذار شده، بحثی باشد که با یک جلسه و دو جلسه و یا بحث‌های فردی به آن نتیجه‌ای از آن که امروز مورد انتظار است، برسیم. این بحث یکی از مشکلات مهم بشری بوده و هست و روز به روز هم بر این مشکل افزوده می‌گردد؛ به خصوص برای ما و کشور ما که از جهاتی این موضوع مالکیت اشکالات بیشتری در پیش دارد، و شاید هم خطراتی پیش آورد. آن قدری که می‌توانم به آقایان قول بدهم این است که یک راه بحثی به روی ما باز شود تا علما، فضلا، دانشمندان و اهل تحقیق درباره این بحث فکرها و اندیشه‌های خود را به کار بیندازند. شاید، إن شاء الله، به نتایج مثبت و روشنی برسیم؛ شاید هم از نظر دین و از جنبه دنیایی بشود یک مطلب مهمی را بررسی و حل کنیم.

۱- «به نام خداوند رحمتگر مهربان. پس اگر به جای نیاوردید و هرگز هم به جای نخواهید آورد، پس پروا بگیرید از آتشی که گیرانه آن انسان است و سنگ، این آتش همی آماده شده برای کافران.» بقره (۲)، ۲۴.

آنچه امشب در این مجلس در نظر است، رئوس مطالب و کلیاتی است تا به کجا برسیم. سیری است اجمالی درباره مالکیت، با مشکل‌هایی که پیش آمده و در نظرهای کلی و چاره‌جویی‌هایی که آیین مقدس اسلام کرده است و آن‌گاه بنگریم که در کشور ما چه می‌گذرد و چه تصمیمی باید گرفت. از دو جهت بحث کردن امشب برای من دشوار است. یکی آنکه یادداشت‌هایی کرده‌ام و عادت هم ندارم از روی نوشته بخوانم؛ خودم هم شاید نتوانم یادداشت‌هایم را بخوانم، چون با سرعت و کمی وقت یادداشت شده. دیگر اینکه در محضر علما و فضلا و دانشمندان، اگر مطلب درستی بود، ان‌شاءالله، تثبیت و تشویق و تعقیب می‌کنند اگر هم نادرست بود، امیدوارم به نظر عفو و اغماض درنگذیرید، بلکه جهات بحث را بفرمایید. از محضر آقایان هم تقاضا می‌کنم که در جلسات دیگر این مجمع ماهیانه و مجامع دیگری که تشکیل می‌شود، این بحث را تکمیل کنند.

درباره مالکیت اولین بحثی که هست اینکه آیا مالکیت اعتباری و جعلی و قراردادی است، یا امری فطری و یا طبیعی است؟ پاسخ این مطلب را باید در نظام طبیعت و خلقت جستجو کرد و دید که آیا در نظام خلقت و طبیعت، و حتی در زندگی حیوانات، مالکیتی هست یا نیست و معنای مالکیت چیست؟ «حق اختصاصی قدرت تصرف در اشیا» و مانند این‌ها تعبیراتی است که از مالکیت می‌شود. کم و بیش در نظام حیوانات هم هست، برای اینکه حیوانی که آشیانه یا لانه می‌سازد به طور غریزی و فطری آن آشیانه و محل را مال خود می‌داند. ملاحظه کرده‌اید، کلاغ‌ها که بالای درخت‌ها آشیانه می‌سازند، گاهی که بعضی از کلاغ‌های متعدی و متجاوز می‌خواهند جای آن‌ها را بگیرند، سر و صدایی راه می‌اندازند و از حق خودشان دفاع می‌کنند. در زندگانی بشر بدوی و اولیه هم کم و بیش این حق بوده است. آن چیزهایی را که برای خود تهیه می‌کردند، از جا و محل و لباس، حق خود می‌دانستند.

اکنون، اجمالاً بنگریم که اشکال مالکیت از کجا شروع شده؟ از خود انسان. انسان برای چه دچار این مشکلات شده؟ این مشکلات برای این است که خداوند انسان را محتاج‌تر از همه حیوانات و جاندارها آفریده. در عین

اینکه نوع انسان، نوع راقی و اکمل موجودات زنده است، ولی از همه حیوانات محتاج تر و بیچاره تر است. حیوانات عموماً با همان لانه و محل های طبیعی زندگی می کنند. غذاهایی که در طبیعت است احتیاج به آماده کردن و پختن و ساختن ندارد. پشم و پر و مویی که در بدن حیوانات است محتاج به دوختن و ساختن و برش زدن نیست؛ عموماً احتیاج به ساختن محل ندارند؛ ولی این انسان است که از جهت غذا، مسکن و لباس از همه موجودات درمانده تر، عقب تر و سرتا پا احتیاج است. سازمان جسمی و بدنی انسان طوری آفریده شده است که از همه موجودات حساس تر است بیماری هایش هم بیشتر است. به این جهت، احتیاجات انسان از سایر موجودات زنده بیشتر است و هرچه هم تکامل عقلی و فکری و علمی و صنعتی پیش می رود، این ضروریات و احتیاجات بیشتر توسعه پیدا می کند. خدا انسان را این طور آفریده است. شاید این علت و همان سرّی باشد که در خلقت اولیه آدم بوده و با همان سرّ و ابراز آن حقیقت، خداوند ملائکه را قانع کرد و آنان گفتند:

« فرمود: » و « »

۳ « شاید این تعلیم یکی از معانی اش همین محرک احتیاج و قدرت تعقل برای درک آثار و صفات موجودات است که اسمای حقیقی آنان هستند. همچنین، قدرت تصرف و انباء از اسما که در آخرین مرحله فرمودند: »

۴ « وقتی که انباء کرد آدم آنان را به اسمائشان، ملائکه مشهودشان شد که در این مطلب سرّی بوده و فرشتگان قانع شدند که به آدم سجده کنند (به تمام قوای وجود و قوای عالم). از یک طرف، قدرت و تعقل و تفکر و درک و، از طرف دیگر، تازیانته های احتیاجات و اصطکاک با طبیعت، آدم را به اسرار خلقت و اسما و رموز موجودات آشنا می کند. روی همین توسعه احتیاج و قدرت تفکر، حدّ و اندازه احتیاج از دست انسان بیرون می رود. از اینجا توسعه مالکیت و دست اندازی به منابع حیات، طبیعت و

۱- «ما همی با حمد تو تسبیح و برای تو تقدیس می کنیم.» بقره (۲)، ۳۰.

۲- «من آنچه می دانم شما نمی دانید.» بقره (۲)، ۳۰.

۳- «به آدم همه اسما را تعلیم کرد.» بقره (۲)، ۳۱.

۴- «پس همین که آدم فرشتگان را به اسما آگاه کرد.» بقره (۲)، ۳۳.

خلقت شروع می‌شود. تصادم‌ها از همین مبادی شروع می‌شود. این مطلب تا حدی است که [می‌توان گفت] عموم جنگ‌های دنیا اساس و پایه‌اش از اقتصاد بوده است. جنگ انبیا هم یک قسمت برای همین، یعنی برای تعدیل اقتصاد است.

این مشکل همیشه برای بشر بوده و علما، متفکرین و فلاسفه راه‌هایی برایش پی‌جویی می‌کردند. نظریاتی پیش آمده که شرحش در این مجلس مقتضی نیست و با شرح این نظریات شاید به بحث اصلی نرسیم؛ مثل نظریه و فرضیه مدینه فاضله افلاطون، فرضیه ارسطو، کشور توماس مور، دیدرو و شهر او تائیتی که همه خواسته‌اند همین مشکل را حل کنند و راهی برای نظام اجتماعی پیدا کنند تا این محرومیت‌ها و تصادم‌ها و جنگ‌ها از جامعه بشری ریشه‌کن شود؛ ولی متأسفانه همه آنان دچار شکست شدند. افلاطون، با آن همه بحث‌های مفصلی که درباره مدینه فاضله دارد، در آخر، وقتی که شاگردها از او می‌پرسند که آیا این در زمین عملی است؟ می‌گوید اگر در زمین عملی نباشد، در آسمان‌ها مطلب همین است؛ یعنی در عالم تفکر و نه واقع. وقتی که با سیر تاریخی جلو می‌آییم و فرضیه‌ها، مراحل و وضع اجتماعات را از نظر می‌گذرانیم، می‌رسیم به قرنی که قرن تحول بود. از این قرن، می‌بینیم که موضوع مالکیت و اشکالاتی که برای مالکیت هست، به یک صورت دیگر و خطرناک‌تری درآمد. در قرن هیجدهم و نوزدهم در اروپا، همراه پیشرفت صنعت و تحولات صنعتی، تحولی هم در ایمان و دین پیش آمد. ما نباید به آن کسانی که بر ضد دستگاه‌های کنایس و کلیساها قیام کردند چندان بدبین باشیم. آن فشارها، آن دین‌بازی‌ها که آن طور دین و مسیح و همه شئون الهی را وسیله جمع و حفظ ثروت‌های مالکین بزرگ و قدرت‌ها قرار دادند، عکس‌العملش همان خشمی بود که پدید آمد و آن انقلابی بود که در مقابل دستگاه‌های کلیسا در اروپا پیش آمد. نتیجه بدبینی‌ها این شد که مردم اروپا یکسره از نظام دین و تربیت دین بیرون رفتند. دیدند اگر بخواهند خدا و پیغمبرهایش را قبول بکنند، باید پدر بزرگ آسمانی و کشیش را هم قبول کنند و، نتیجه‌اش، همان اختناق‌های فکری و فشارهای زندگی و حفظ نظام طبقاتی است.

از این روست که به عقیده من، اساساً مسلک مادی عکس‌العملی است که [در برابر آن‌ها] در دنیا ایجاد شده. از طرف دیگر هم، دستگاه‌های صنعتی و اختراع به سرعت پیش می‌رفت و [در نتیجه] تمرکز کارخانجات و کشیده شدن مردم از زندگی زراعت و فلاح و آزادی و هوای باز و نور و آن منابع اولیه حیات، به محیط کارخانجات و فشار و دود و محرومیت و دور بودن از زن و بچه و تماس داشتن با هم، مطلب جدیدی در دنیا پیش آورد و شکاف عمیق‌تری بین طبقات ایجاد کرد. از یک طرف، سرمایه‌دارها و کارتل‌ها و صاحبان صنعت و از طرف دیگر، محروم‌ها و کسانی که در کارخانجات با آن وضع به سر می‌بردند، در مقابل هم ایستادند. البته، همیشه این خطر در بین مردم و جوامع بشری بوده و نتیجه آزادی مطلق و بی‌حد مالکیت، که اصلش غریزی و فطری است، اگر تعدیل نشود، همین است که عده‌ای محروم خواهند بود. نتیجه این محرومیت، دو قطبی است که در اجتماعات تشکیل می‌شوند و مقابل هم می‌ایستند. خواه‌ناخواه آن دستگاه‌هایی که متکی به مال‌اند، که یگانه وسیله زندگی است، در اثر این اتکا و قدرت، بر دستجات دیگر چیره خواهند شد و نتیجه‌اش محرومیت‌ها و کشتن استعدادها و دائماً در اجتماع، بین مردم صف‌بندی و جنگ سرد و گرم در گرفتن و کشتارهای دسته‌جمعی است. همان طوری که در قرون قبل از قرون تمدن و تحولات بود. و همه این‌ها نتیجه مالکیت غیرمحدود است؛ ولی در دوره‌های تحول، یعنی قرن هیجده و نوزده، تحولات صنعتی و فکری این شکاف را بیشتر کرد. کسانی هم، به نام دانشمند و فیلسوف یا رجال سیاسی، دائماً این شکاف را دامن می‌زدند. مکتب‌هایی ایجاد شد که به حق باید گفت که مکتب‌هایی واقع‌بین نبوده‌اند تا درست رسیدگی کنند و واقعاً بخواهند این مشکل بشری را از میان بردارند و راه عادلانه‌ای برای زندگی مردم پیدا کنند؛ بلکه، مثل اکثر معتقدات، اول تصمیمی می‌گیرند و به عقیده‌ای معتقد می‌شوند، بعد بر اساس تصمیم خود دلیل درست می‌کنند؛ نه اینکه تابع دلیل و منطق حق باشند تا به حقیقت برسند. وقتی که ما این مکتب‌هایی را که در قرون وسطا پیدا شده - حالا نمی‌دانم لغتش را درست می‌گویم یا نه - «فیزیوکرات‌ها» و «سوسیالیست‌ها» و انواع دیگر و بعد هم

مکتب «کمونیسم» را بررسی می‌کنیم، می‌بینیم که برای این نظریه‌ها تصمیم گرفته شده است [و حاصل] محرومیت‌ها و ناراحتی‌ها و فشارهای مولود زمان و مکان بوده است و آن کسی هم که صاحب فکری بوده، از میان همین دستجات بیرون آمده است. این‌گونه عوامل است که عموماً مردم را از دیدن حق و حقیقت، برای همیشه و همه جا، و آنچه صلاح است، مانع می‌شود. فرض کنید یک عده کارگرند، محروم‌اند، این‌ها بدبین و دشمن آن کسانی می‌شوند که خیال می‌کنند آنان این‌ها را محروم کرده‌اند، یا واقعاً هم محروم‌شان کرده‌اند؛ ولی چون این بدبینی توسعه پیدا می‌کند، به هر جایی و هر قدری که می‌تواند پیش می‌رود. گاهی به دستگاه کون و عالم وجود به نظر دشمنی و بدبینی می‌نگرند! شاعرانی حساس و محروم و بیچاره - مثل عمر خیّام^۱ یا ابوالعلاء مَعَرّی^۲ - چقدر در دنیا محرومیت دیده و ضربه خورده بودند که نظام عالم وجود را هم با چشم دیگری می‌دیدند: همه‌اش یأس؛ همه‌اش حرمان؛ همه‌اش بدبینی. چه تشبیهاتی!

مسئله‌های اقتصادی هم که در دنیا عرضه شده و پیش آمده است، به نظر می‌رسد از این جنبه باشد که می‌خواهند بگویند باید روشی پیش بگیریم و

۱- ابوالفتح غیاث‌الدین عمر ابن ابراهیم نیشابوری، حکیم و ریاضیدان و شاعر معروف ایران در قرن ۵ و ۶ هجری است. خیام، بنابر مشهور، به عراق و خراسان سفر کرده است و غالباً به تدریس حکمت و مطالعه در علوم ریاضی اشتغال داشته است. از جمله آثار وی رساله‌ای در جبر و مقابله، رساله‌ای در وجود و رساله‌ای در کون و تکلیف است. از رباعیات خیام که آن همه باعث شهرت او شده است، به هر حال تا کنون نسخه جامع کامل قدیم موقتی در دست نیست و بسیاری از آنچه بدو منسوب شده است نیز مجعول و منحول است و به این جهت در تعداد واقعی رباعیات او جای بحث است. مضمون عمده غالب رباعیات او شک و حیرت، توجه به مرگ و فنا و تذکار ضرورت اغتنام عمر است. مصاحب، غلامحسین، همان، ج ۱، ص ۹۲۹. (ویراستار)

۲- شاعر و فیلسوف و نویسنده نابینای عرب در قرن ۵ و ۶ هجری است. نخست در معره و سایر بلاد شام به تکمیل لغت و ادب پرداخت و کتب عهد قدیم و جدید را نزد راهبان خواند و به بغداد آمد و حکمت یونانی و هندی فرا گرفت. برخی او را ملحد می‌دانند. افکارش مانند افکار خیام است. اثر مهم او، جز از دیوانش، یکی رساله الغفران است، که شبیه کمادی الهی دانته و بهشت گمشده میلتون است و دیگری الفصول و الغایات است که گویند آن را برای مقابله با قرآن ساخته است. مصاحب، غلامحسین، همان، ج ۱، ص ۲۶. (ویراستار)

سعی کنیم که دیگر این وضع نباشد و نظر واقع‌بینی در میان باشد. حالا ناچاریم از نظریه‌هایی که مطرح شده، به طور کلی و اجمال بگذریم. یکی نظریه سوداگران بود. وقتی که ثروت‌های آمریکا به اروپا آمد، طلا و نقره و تجارت بسیار اهمیت پیدا کرد و مردمی طرفدار این شدند که اساس اقتصاد بر تجارت است. در مقابل آنان، «فیزیوکرات‌ها» معتقد شدند که اصل تولید، زمین کشاورزی است و صنعتگران و مالکین و طبقات دیگر را طبقات عقیم اجتماع نامیدند که منشأ تولید نیستند. حالا ملاحظه می‌کنید که واقع مطلب همین است و واقعاً دیگران عقیم‌اند و نازا. همان‌ها هستند که می‌توانند منشأ تولید باشند.

مکتب دیگر، که نسبتاً مکتب معتدلی است، مکتب آدام اسمیت انگلیسی است، که به او پدر اقتصاد می‌گویند. او نظرش وسیع‌تر است و می‌گوید که راه زندگی و اقتصاد این است که دست همه طبقات باز باشد. همه این‌ها را مولد می‌داند. اما نظری که امروز در دنیا دارای اهمیت شده، نظر مارکس و انگلس و تابعین آنان است. مارکس، چون در محیط تحول صنعت و تمرکز کارگران بود، افکار و نظریات گذشتگان و دیگران را جمع و کلاسه کرد و اقتصاد را بر اساس «کار» قرار داد. روح مطلبشان همین است که اساس اقتصاد، طبقه مولد و کارگر است و ارزش هم بر مبنای کار است. آنچه ارزش پیدا می‌کند، کاری است که مجسم می‌شود و تحقق پیدا می‌کند.

در این نظر هم بحث‌ها شده و مورد انتقادهایی قرار گرفته است. از جمله اینکه اگر به فرض این نظر درست باشد، ضمانت اجرای آن چیست؟ و چه طور باید حق کارگر به او داده شود؟ این زنگ را کی به گردن گریه خونخوار متجاوز بیندازد؟ واقع مطلب هم این طور نیست. باید گفت ارزش را انسان به اشیا می‌دهد و احتیاج انسان. اگر آدم را از دنیا برداریم، هیچ چیز ارزشی ندارد. بشر است که با تمام قوایش با هر چه ارتباط داشته باشد، همان ارزش پیدا می‌کند. این فرش خوش رنگ و نقش و نگار در چشم انسان است که ارزشی دارد؛ بوی خوش در شامه انسان است و میوه شیرین در کام آدمی ارزش دارد. همین‌طور، آنچه مربوط به قوای ظاهری و باطنی انسان است دارای ارزش می‌شود. هر چه جزو احتیاجات زندگی آدم شد، ارزش پیدا

می‌کند. این ارزش اولیه همه موجودات است، یا ارزش بالقوه دارد. مثلاً منابع و معادن وقتی که مورد احتیاج بشر شد، آن‌گاه در دسترس او قرار گرفت، ارزش آن بالفعل می‌شود. با توسعه احتیاج، چیزهایی که در زمانی ارزش نداشته، بعد صاحب ارزش می‌شود. همین منابع و معادنی که امروز این همه بر سر آن جنگ و جدال است روزی هیچ ارزش نداشته. می‌گویند آن وزیر «با تدبیر» می‌گفت که این «آب متعفن» را به آنان بدهید، شرشان را از سر ما کوتاه کنید! و بعد هم دیدیم چه ابتلائی برای این آب متعفن پیش آورد و چقدر ارزش داشت و شرشان بیشتر شد. پس، حقیقت ارزش در مرحله اول خود انسان است که به موجودات ارزش می‌دهد؛ آنچه برای انسان ارزش دارد و آفریده شده است.

در مرحله بعد، عمل و کار پیش می‌آید و سپس ارزش بنابر تقاضا و عرضه است، که همه می‌دانیم در این مرحله چیزی وقتی ارزش دارد که مورد تقاضا باشد. مثلاً اگر فلان کارخانه محصول کار کارگروهایش در شبانه‌روز تولید ده هزار متر پارچه باشد، ولی این مقدار پارچه خریدار نداشته باشد، از ارزش می‌افتد. بنابراین، تا حدودی ارزش روی کار است، نه آنکه ارزش [منحصراً] به کار باشد. ارزش را منحصر به کار، کار متبلور، کار مجسم و کار متحقق دانستن، با واقعیت درست در نمی‌آید.

ممکن است طرفداران و پیروانی که بیشتر جنبه تعصب و احساسات دارند، بگویند مقصود «ارزش واقعی» است. متأسفانه، مکتب کمونیسم، که متکی بر ماتریالیسم فلسفی و تاریخی است، برای هیچ چیز واقعیت قائل نیست، به خصوص برای ظواهر طبیعت، مال و اقتصاد. [به نظر آنان] هر چه در عالم هست و پدید می‌آید، واقعیت همان است؛ نه آنکه واقعیت ثابتی باشد که ما مطالب را با آن بسنجیم. به این جهت، به نظر می‌رسد که این نظریه از فشرده‌شدن کارگران و عکس‌العمل آنان پدید آمده است. گویا صاحب این نظریه جز از میان کارگران و ماشین‌آلات سر بیرون نیاورده و یا تصمیمی برای تجهیز کردن قوای یک دسته در برابر دسته دیگر داشته، که احتیاج انسانی و

ارزش اولی مواد و ساخته‌های طبیعی و ارزش مبادله را هیچ مورد نظر قرار نداده است؛ آن گاه برای حل این موضوع گفته که باید حکومتی از خود کارگران تشکیل شود (اجتماعی از آنان نه حکومت). اما نمی‌دانم این حکومت یا اجتماع آیا از افراد بشر است یا ملائکه؟ البته بشری است. اگر این بشری که دارای غرایز بشری و حب مال است، حق کارگر را نداد و استثمار کرد و ارزش اضافی را که مکتب کمونیسم حق کارگر می‌داند، خود برداشت، چه باید کرد و تکلیف چیست؟ به هر حال، اگر نظر به ایجاد محیط عدل، حق و رساندن حق به صاحب حق است، می‌باید همه جهات را در نظر گرفت و از محیط برتری به قضایا و حقوق افراد نگریست، نه در محیط و از دریچه محدودی.

باید با نظر وسیع‌تر به این مطالب بنگریم. آن گاه آن را تصدیق کنیم که مبدأ مالکیت و ارزش، احتیاج و نیازمندی انسان به موجودات عالم است، چه فرآورده طبیعت باشد چه صنعت. و آنچه آدمی تصرف کرد و به حیازت خود آورد و حق غیر نبود، مالک آن می‌شود. مالکیت، به حسب پیشرفت و تکامل، هم در موارد توسعه می‌یابد و هم از فردی به اجتماعی برمی‌گردد. [پس] هیئتی، به هر نام و عنوان که باشد، باید ناظر به حدود و حقوق عمومی باشد. آن هیئت نیز دارای غرایز بشری است، که از همه مهم‌تر همان علاقه به تصرف مال است و حق‌کشی‌ها و محرومیت‌ها از آن شروع می‌شود، که برای تصرف نامحدود، دیگران را محدود و از آنان سلب آزادی می‌کنند. ناراحتی‌ها و فشارها، بیش از فشار اقتصادی به عناوین مالکیت، از جهت محرومیت‌های نسبی و سلب آزادی است. آنچه بیش از هر چیز برای انسان ارزش دارد، آزادی است. فرض کنید در جایی، مثلاً در باغی، همه جور وسایل زندگی و راحتی مهیا باشد، از غذا و لباس و پیشخدمت و محل خواب و ورزش و... ولی در آنجا را به روی آدمی ببندند و بگویند: عمرانه در همین جا به سر ببر و از اینجا حق بیرون رفتن نداری. آیا انسان این طور است که این‌گونه آسایش و تأمین خوراک و غذا و مسکن را ترجیح می‌دهد بر اینکه آزاد باشد؟ یا برای آزادی و اختیار، از همه این‌ها چشم می‌پوشد؟ حتی گربه‌ای را اگر حبس کنید و گوشت جلوش بگذارید، همین‌که متوجه شود که در به رویش بسته است،

از غذا صرف نظر می‌کند و خود را به این طرف و آن طرف می‌زند تا روزنه‌ای [برای رهایی] پیدا کند.

ریشه درد تنها محرومیت عده‌ای نیست تا راه علاج آن را بیابیم و تنها اختلاف در [سطح] زندگی نیست که با از میان بردن آن، فشارها از میان برود. درد عمده این است که عده‌ای به عنوان مالکیت و مشتعل کردن این غریزه حب مال، کارشان به جایی برسد که سلب آزادی از دیگران کنند. راه علاج این درد و مشکل این نیست که به طبقه یا دسته‌ای بگوییم که حق مالکیت مال تو است و ارزش متعلق به کار یا سرمایه تو یا مواد اولیه و یا به حسب عرضه و تقاضاست. بعد می‌گوییم کی باید اجرا کند و حق را به صاحب حق بدهد و هیئت حاکمه از کجا و چه دسته‌ای و چه جور مردمی باید باشند؟ همین آدم است! چه فرقی می‌کند این با آن؟ آن آدم فئودالی که دارای چند پارچه آبادی بود، او هم کارهایی به نام مصلحت و حفظ حقوق می‌کرد، ولی او هم محروم می‌کرد و به اسم سرپرستی و حفظ حق، از مردم سلب آزادی می‌کرد.

پس، لازمه این نظر و نظام اجتماعی این است که طبقه‌ای را حاکم گردانیم و حق همه‌گونه تصرف را به آنان بدهیم تا حاکم مطلق بشوند. این همان حکومت دیکتاتوری است. حکومت دیکتاتوری جز این نیست که فرد یا طبقه‌ای حاکمیت مطلق داشته باشد و همه محدود و خودش بی‌حد باشد. خودشان هم اعتراف می‌کنند که درست است که حکومت دیکتاتوری در پیش است، ولی این دیکتاتوری دالانی است که از آن باید عبور کرد تا از بهشت عدل سر درآورد! با تحمل این همه محرومیت‌ها، این همه تلفات جانی و مالی، آن همه فکر و اندیشه و آن همه قیام‌ها و انقلاب‌ها، که در اثر محرومیت و فشار پدید آمد، اگر وسط این دالان به علت پیدایش نظریه دیگر و تحول فکری یا حوادثی، انفجاری در پی آمد چه باید کرد؟ و اگر از آن بیرون رفتیم، به کجا می‌رسیم و چه ضمانتی در کار است؟ بنده راجع به این موضوع کتاب *اسلام و مالکیت* را نوشته‌ام و آنچه به نظرم درباره این نظریه رسیده در این کتاب بحث و بررسی کرده‌ام. بحث امشب قسمتی از آن کتاب به طور خلاصه است و نیز مطالبی که پس از انتشار آن کتاب دریافتم و به نظرم رسیده است. بنابراین، اگر اشتباهی پیش آمده یا این نظریه را چنان‌که

هست نفهمیده‌ام، کسانی که آن را خوب درک کرده و در آن مطالعه دارند ما را از اشتباه بیرون آورند.

خلاصه، مارکس نخست مسئول تحقق نظریه خود را عامل تاریخی می‌داند. ابزار تولید، آدمی را از زندگی اشتراکی اولی پیش آورده تا به مالکیت فردی و حکومت سرمایه‌داری ملوک‌الطوایفی (فتودالیستی) رسانده است. حال، تکامل ابزار تولید سرمایه‌داری عمومی (بورژوازی) را باید پدید آورد، که در رَجَم آن حکومت، نطفه کارگری (پرولتاریا) تکوین و سپس متولد می‌گردد و مادر خود را از بین می‌برد و خود وارث بی‌مزا می‌شود!

این مولودی که عوامل تاریخ آن را در دست تکوین دارد و به ولادت آن بشارت می‌دهد، هنوز تام و کامل متولد نشده و به روی جهان نخندیده؛ زیرا در اجتماع کشاورزان و تجار و خرده‌مالکی نطفه آن هیچ وقت بسته نمی‌شود. در کشورهای صنعتی هم که دوره تحول صنعتی و تکامل ابزار تولید را سال‌هاست که گذرانده‌اند، مدت‌ها از دوران حمل آن گذشته و بار برنداشته است؛ یا اگر حمله هست اثری از درد زایمان نیست. در بعضی از کشورها جنین ساقط شده! در بعضی از کشورها هم آنچه صاحبان نظریه پیش‌بینی می‌کردند، مشهود نیست و جز موجود ناقص الخلقه‌ای دیده نمی‌شود. آنچه هست و مشاهده می‌شود، عکس‌العملی از فشارها و محرومیت‌هاست، نه تشخیص و تحقق اصولی واقعی. همه سوسیالیست‌ها، اعم از سوسیالیست دموکرات و سوسیالیست نازی‌ها و کمونیست‌ها، می‌گویند که اولاً، باید ساختمان جدید تأسیس شود تا ثروت عادلانه توزیع گردد. ثانیاً، مالکیت خصوصی وسایل تولید ملغا شود و این وسایل در دست دولت قرار گیرد. ثالثاً، افراد باید به حساب دولت به کار گماشته شوند و بر حسب کار، مزد پرداخت شود. کمونیسم، در نهایت [مالکیت فردی بر] وسایل تولید را از منابع و معادن و کارخانجات و فرآورده‌ها الغا می‌کند و آن‌ها را به دست دولت می‌دهد، تا چنین دولتی [آن‌ها را] به حسب کار توزیع کند. این با نظریه ارزش کار سازگار نیست، زیرا به حسب این نظریه، کارگر مالک است نه دولت، و چون کارگر مالک شده (به فرض صحت این نظریه) به حسب قدرت کار و مصرف، بار دیگر اختلاف فقر و غنا شروع می‌شود.

این مسلک‌ها، از جهت عدم تفاهم، به جای آنکه ساختمان عادلانه‌ای برپا کنند، منشأ صف‌بندی‌ها شده‌اند و جنگ‌های جدید برپا شده است. بیشتر این‌ها مولود سیاست‌ها و عکس‌العمل‌هاست. و سرمایه‌داری‌های فردی یا طبقاتی به سرمایه‌داری و استثمار دولتی تبدیل شده و چاره‌ای هم جز این نیست. با آنکه حکومت باید در این رژیم‌ها ضعیف شود و از میان برود، پیوسته ریشه‌دارتر و محکم‌تر می‌گردد. حکومت هم از افرادی تشکیل می‌شود که با همین غرایز بشری و شهوت مال‌اندوزی، قدرت به دست می‌آورد نه برای رضای خدا و ثواب آخرت.

به نظر می‌رسد که همه این نظریه‌ها و چاره‌جویی‌ها، که از یک جهت یا چند جهت درست است، دردها را علاج نکرده، بلکه دردهایی هم افزوده است. [این نظریه‌ها] یک حقیقت را مورد توجه قرار نداده و از آن غفلت کرده‌اند و آن اینکه اقتصاد امری مستقل از سازمان نفسانی بشری نیست؛ در این مورد این‌ها ارزش بشری و اسرار انسانی او را فراموش کرده‌اند و چون آن را فراموش کرده‌اند، علاج‌ها درست در نمی‌آید، بلکه چه بسا نتیجه عکس گرفته می‌شود. این آدمی است که نخست به حسب احتیاج به موجودات به آن‌ها علاقه می‌ورزد. پس از آن، این محبت و علاقه افزایش می‌یابد و هرچه دسترسی به آن یافت تحت تصرف می‌گیرد. آن‌گاه، پول را اختراع می‌کند که وسیله تصرف و حاکمیت است. پس از آن، خود پول هدف و مورد علاقه‌اش می‌شود. این محبت یا شهوت که وسیله همه شهوات است، یگانه قدرت و حاکم بر جان و حقوق مردم می‌گردد و همه فضایل برای آن وسیله می‌شود. و این همان دنیای خطرناک و مضموم در زبان دین است. محرومیت‌هایی که از جهت به هم خوردن تعادل اقتصادی پیش می‌آید، تنها ایجاد شکاف اجتماعی و محرومیت‌های جسمی و زندگی نیست، بلکه محرومیت از بین رفتن استعدادهاست که از نظر واقع‌بین انبیا از هر چیز مهم‌تر است.

اکنون این چند راه علاجی را که به نظرم می‌رسد بیان می‌کنم. و این‌ها همان راه‌های علاجی است که آیین ما یعنی اسلام، آورده است. با سایر مذاهب کاری نداریم، اگرچه در بعضی موارد مشترک است.

علاج اول: از طریق ایمان. می‌پرسید ایمان چه ارتباطی به اقتصاد دارد؟ ایمان تعدیل و تنظیم‌کننده قوای نفسانی است و تعدیل قوای آدمی منشأ تعدیل اجتماع و اقتصاد است. حل اشکال، که علمای اقتصاد توجه نکرده‌اند، از ساختمان انسان باید آغاز گردد. انسان شهواتی دارد و منافی بی‌حد می‌جوید. مجموع این شهوات در تحت یک نام و عنوان درمی‌آید که «حب مال» است. غریزه حب مال و افزایش آن، آدمی را موجود خطرناکی می‌سازد که در شهواتش منتهی به حدی نیست. از طرف دیگر، انسان دارای عقلی است که به هر طرف که رو می‌آورد، می‌تواند همان جهت را تقویت کند و راه‌هایی [برای آن] پیش گیرد و متوقف به حدی هم نشود. ضروریات و احتیاجات، مبدأ حرکت است برای برآوردن آن‌ها. پس از آن، همین تقاضا به شهوت حب مال تبدیل می‌شود. حب مالی که وسیله است، هدف و مقصود اصلی می‌گردد. هرچه بیشتر آتش آن مشتعل‌تر می‌شود، قدرت عقل و اختیار که از خصایص آدمی است، به این آتش کمک می‌کند، تا آنجا که به حدود و حقوق و سرمایه‌های معنوی دیگران دست تجاوز دراز می‌کند و آتش حرص و آرزو، سرمایه‌های دیگران را می‌سوزاند. پس، اولین قدم اصلاح و چاره‌جویی همان ایمان به مبادی عالی‌تر است که تعدیل‌کننده قوای درونی است.

آدمی، از جهتی، مانند دستگاه ماشینی است که ابزار و لوله‌ها و سیم‌های آن را مهندس و متخصص باید تنظیم کند، تا محصولی درست و مورد انتظار از این دستگاه برداشته شود. اگر درست مهندسی نشود، مثلاً لوله بنزین و دستگاه برق به هم متصل شود یا پیچ و مهره‌اش شل شود، نه محصولی برداشت می‌شود نه باری به منزل می‌رسد. بلکه احتراق در داخل تولید می‌شود و مسافر و بار را می‌سوزاند. اگر قوای آدمی منظم نشود، اول داخله خود انسان آتش می‌گیرد؛ بعد هم این شعله به خارج سرایت می‌کند و نفسیات، اخلاقیات و عواطف انسانی، همه، را محترق می‌کند. آدمی که مال‌جو و حریص است چشمش هیچ چیز، جز گرد آوردن و انباشتن مال، را نمی‌بیند. حتی عواطف بشری و فرزندی هم از نظر او بی‌ارزش است با آنکه حب اولاد، خود یکی از عواطف انسانی است. روی بچه‌اش هم اتیکت می‌گذارد که چقدر ارزش مالی دارد و چقدر می‌شود از او استفاده کرد!

می‌گوید: آقا این حرف‌ها چیست! رحم، مروت، وجدان، انسانیت و حتی علم را مورد استهزا قرار می‌دهد که در راه به دست آوردن و انباشتن مال استخدام شوید و آن حرف‌ها همه موهومات است.

آیه‌ای که عنوان کردیم، گویا نظر به همین مطلب دارد که فرمود: «^۱ اینجا یک «فاء» تفریعی است که یک یا دو جمله‌ای شاید مقدر باشد که با همین اختصار، آن جمله یا جمله‌ها را می‌توان فهمید. حالا که نتوانستید مانند قرآن بیاورید، قرآن را حاکم بر خود و بر قوای نفسانی خود کنید. اگر حاکم نکردید، عقل و فکر به این غریزه حب مال متصل شده، احتراق پیدا می‌شود. سر فتیله آتش و انفجار از همین جا شروع می‌شود و تا عالم برزخ و قیامت پیش می‌رود. به اینجا هم ختم نمی‌شود:»^۲

بعضی از مفسرین می‌گویند مقصود این است که آتش به قدری شدید است که آدم را با سنگ می‌سوزاند. آتش شدید سنگ را می‌سوزاند و آهن را هم می‌سوزاند و ذوب می‌کند؛ ولی اگر نظر به شدت بود، باید سنگ و آهن گفته می‌شد، نه انسانی که ضمیمه سنگ است؛ [یعنی] انسانی که با سنگ تماس پیدا کرده است. «^۳ گویا مقصود سنگ معین است:»^۳

«^۳ شاید «الف و لام» برای عهد باشد؛ [یعنی] همین سنگ‌های قیمتی که میزان مال و مورد علاقه شدید است.

اگر تعدیل قوا نشد و قوا و غرایز بشری روی هندسه ایمانی قرار نگرفت، احتراق ایجاد می‌شود و اول خودش را می‌سوزاند. این خود سوزاندن، یعنی آنچه نفسیات و شخصیت انسانی است. بعد هم این آتش شعله‌ور می‌شود و همه را می‌سوزاند. پس، نخستین چاره‌جویی اسلام و ادیان درباره خود انسان ارزش دادن به شخصیت آدمی است. پیش از آنکه بررسی کنیم که آیا ارزش، متعلق به کار یا زراعت و صنعت و یا سرمایه است، ارزش را برای هر کدام بدانیم، باز بحث دیگر و مشکل‌تری پیش

۱- «اگر نمی‌توانید مثل قرآن بیاورید و هرگز هم نمی‌توانید.» بقره (۲)، ۲۴.

۲- همان.

۳- سنگ‌های قیمتی، جواهر.

می‌آید که بالاخره ارزش اضافی برای چیست و مال کیست؟ ارزش یا ارزش اضافی را برای هرچه و هرکه بدانیم، گرچه هیئت دولت هم باشد، باز همان به صورت دیگری دارای قدرت و سرمایه‌دار می‌شود و باز همان اختلافات و شکاف‌های اجتماعی و طبقه و بلوک‌سازی از سر گرفته می‌شود. باز همان‌ها، یعنی صاحبان قدرت مالی، زور و فشار و محرومیت را برای طبقات دیگر پیش می‌آورند. ولی اگر قوای بشری، با نیروی ایمان و برگشت وجهه [بشر] به سوی معانی بالاتر و آخرت تعدیل شد، تمرکز سرمایه فردی و طبقه‌ای از میان می‌رود و ارزش، که برای بشر است، به همه چیز ارزش می‌دهد و سایه رحمت و خیر را بر سر همه می‌گستراند؛ نظام ایمان، نظام مستقیم فردی و اجتماعی است. وقتی که وجهه نفس برگشت به یک مطالب و حقایق والا‌تری، شهوات محکوم ایمان می‌گردد. آدم که مستقیم شد، همه چیز مستقیم می‌شود. انسان هم برای همین آفریده شده:»^۱

آدم و اجتماع واژگون همین است که قوای عقل، همه، در استخدام شهوات و مظهر آن، که مال است، قرار بگیرد. مردم مستقیم و راست همه چیز را درست و راست و به جای خود می‌بینند:»^۲

آن شرایط که در آیه اول آمده است، زندگی آدمی از هر جهت سامان می‌یابد و آسان می‌گردد و با نبودن آن شرایط که در آیه دوم است، زندگی فردی و اجتماع، با هر نظر و نقشه‌ای، نمی‌تواند سامان یابد و آسان گردد.

علمای اقتصاد آدم و نیروی آدمی را برای مال و اقتصاد می‌پندارند؛ ولی پیغمبران و نمایندگان خدا مال و اقتصاد را برای آدم می‌دانند و ساختمان

۱- کسانی که دست دهنده دارند و تقوا پیش می‌گیرند و حقیقتی برتر و برتر از برتر را تصدیق می‌کنند، هر آسانی را برای آنان آسان‌تر می‌کنیم؛ اما کسی که بخل بورزد و خود را بی‌نیاز بداند و زندگی برتر را تکذیب کند، راهش را برای هر زندگی سختی آسان می‌کنیم. □ پس آیا آن کس که نگویند راه می‌پیماید هدایت یافته‌تر است یا آن کس که ایستاده بر راه راست می‌رود؟»
ملک (۶۷)، ۲۲.

۲- لیل (۹۲)، آیه ۱۰-۵.

اجتماعی و اقتصادی را از آدم شروع می‌کنند. چون از آدم و ساختمان درونی او صرف‌نظر شد، قهراً خلاء فکری و فقدان ایمان و چشم‌نگشودن به زندگی برتر باعث می‌شود که آدمی یکسره توجه خود را به اشباع [و ارضای] شهوات معطوف بدارد و شهوات هم از راه مال و پول باید اشباع شود. این همان علت اختلال مادی و جنگ‌های اقتصادی و جبهه‌بندی طبقات است و سیاست‌ها و افکار اجتماعی هم بر همین اساس قرار می‌گیرد. و نتیجه همین است که می‌نگریم: با همه وسایل علم و صنعت و داشتن همه چیز، روز به روز دشواری‌های [بشر] بیشتر و زندگی عمومی سخت‌تر و هراس‌انگیزتر می‌شود. پس، تربیت ایمانی که نتیجه‌اش تعدیل قوا و برتر داشتن مبدأ تعقل از توجه و پیوستگی به غریزه حب مال و شهوات است، نخستین علاج تعدیل اقتصاد و مالکیت از نظر اسلام است.

علاج دوم، ایجاد روح رحم و خیرخواهی از طریق تعلیمات و عبادات است. عبادات اسلام عواطف و قوای خیر بشر را که نهفته است، برمی‌انگیزد و آن را به کار می‌اندازد تا به فعلیت کامل برسد؛ مانند عاطفه رحمت و خیرخواهی. شما ملاحظه می‌کنید در همین عبادت نماز، چند بار کلمه «الرحمن الرحیم» گفته و تکرار می‌شود. این فقط یک ذکر و ورد زبانی نیست؛ باید منشأ اثر باشد. اثرش به این است که از سرچشمه وجدان و قلب بشر، مانند مبدأ عالم، رحمت بجوشد و به زیردستان و درماندگان برسد و آدمی هم متصف به صفت «رحمت» گردد. آن جوامعی که این روح در آن‌ها هست، این تصادم‌ها و اختلاف‌ها و این بدبینی‌ها در میان آنان نیست یا کمتر است. اختلاف [وضع] زندگی از آغاز در میان بشر بوده، بلکه در دوران‌های گذشته چه بسا بیش از این قرون بوده، ولی تصادم و کشمکش کمتر بوده است. در میان همین کشورهای مسیحی، اصول سرمایه‌داری‌ها و ثروت‌های بزرگ بوده، ولی همان عواطف مسیحیت مردم دنیا را یک مقداری معتدل نگه داشت. دنیای غرب با تعالیم مسیح و دنیای شرق با تعالیم انبیای گذشته، به خصوص تعالیم اسلام، که رحمت و عواطف آدمیت را الهام می‌کنند، طبقات با هم پیوند محبت و همکاری داشتند. از هنگامی که در قرون وسطا در اثر فشارها و ناروایی‌های دستگاه‌های دینی، عکس‌العملی پیش آمد و پایه‌های

دین متزلزل شد، رحم و عواطف انسانی به قساوت، سخت‌دلی و ماده‌پرستی مبدل گردید. شما توجه کنید که قرآن در سوره «ماعون» اثر مستقیم نماز را همین بیدار شدن حس رحمت و خیر و دستگیری قرار داده و می‌فرماید:

«^۱ می‌خواهی آن را که روح حقیقت دین را باور ندارد به تو بنمایم؟ اگرچه به ظاهر عامل باشد؟»^۲ این همان کسی است که یتیم را می‌راند و دست نوازش بر سر او نمی‌کشد. «^۳ بر اطعام و غذا رساندن به شکم گرسنه بینوا نه رغبت دارد و نه ترغیب می‌کند.»^۴

پس، وای بر نمازگزاران؛ کسانی که از حقیقت نماز و روح آن در غفلت‌اند. «^۵ آنان که ریاکارند و از «ماعون» (که ابزار و لوازم عمومی یا سرچشمه‌های زندگی است) دیگران را باز می‌دارند. پس، حقیقت نماز همان بیدار شدن روح رحمت و خیر است و اگر این نتیجه حاصل نشد، گویا نماز نخوانده، بلکه دین را چنان که باید باور نکرده است. گویا وقت چندان باقی نمانده و عده‌ای از آقایان و برادران در اطراف و بیرون سر پا ایستاده‌اند؛ ولی متأسفانه بحث ما هنوز به نتیجه نرسیده و هنوز در اول بحثیم و باقی مطالب را باید به طور فهرست‌وار عرض کنم، تا وقت و جلسه دیگر.»

علاج سوم، از چاره‌جویی‌های دین برای نظم و تعدیل اقتصاد، جلوگیری از شهوات بی‌بند و بار و کاذب و مصارف مال در راه‌های غیرمشروع و بیجاست؛ مانند تحریم میگساری و مجالس لهو و لعب که این محرّمات هم برای جلوگیری از مفاسد اخلاقی و بدنی است و، نتیجه آن، تعطیل قوای عمل است. همین‌که این راه‌ها باز شد، برای اشباع شهوات و هوس‌ها مال لازم است و، نتیجه آن، دست‌اندازی به ثروت‌های عمومی، سرمایه و محصول

۱- «آیا دیده‌ای آن را که به دین پیرایه و دروغ می‌بندد؟» ماعون (۱۰۷)، ۱.

۲- «پس همان است که یتیم را سخت می‌راند.» ماعون (۱۰۷)، ۲.

۳- «و بر خوراندن بینوا نمی‌انگیزد.» ماعون (۱۰۷)، ۳.

۴- «پس وای بر نمازگزاران. همانان که از نمازشان ناآگاه و غافل‌اند.» ماعون (۱۰۷)، ۴ و ۵.

۵- «همان‌ها که خودنمایی می‌کنند. و ماعون (خیر، بخشش) را باز می‌دارند.» ماعون (۱۰۷)، ۶ و ۷.

کار دیگران است؛ چنان‌که یک قسمت از بهم‌خوردگی توازن اقتصاد به همین علت است. مردمی که بندهای محرمات را پاره کردند، به هر وسیله‌ای قدرت ایجاد می‌کنند یا دنبال هر قدرت غیرقانونی می‌روند و آن را تقویت می‌کنند تا مال به دست آورند و شهوات، هوس‌ها، شب‌نشینی‌ها و مسافرت‌های برّ و بحر خود را تأمین کنند. غارتگران و دزدان اموال عمومی از همین قماش‌اند. همین‌که جلو شهوات باز شد و برای رسیدن به آن پول می‌یابد، و به تدریج همان پول، که وسیله قدرت است، مطلوب و مقصود می‌شود و وسیله قدرت و از میان بردن حقوق دیگران می‌گردد.

دو سوره از قرآن کریم با کلمه «ویل» آغاز شده و در هر دو منشأ «ویل» را مال‌اندوزی و عدم تعادل اقتصادی بیان فرموده: «ویل»^۱ «ویل» به فارسی «وای وای گفتن» است. در روایات، به چاه عمیق جهنم تفسیر شده؛^۲ یعنی سقوط‌گاهی که هیچ دستاویز نجاتی در آن نیست. کسی که دستش از همه‌جا کوتاه و دچار مصیبتی گردید «وای وای» می‌گوید. «هُمَزَه» و «لَمَزَه» دو صفت است برای مردم مغرور و خودپرست که با اشاره و کنایه دیگران را استهزا می‌کنند و حیثیت دیگران را درهم می‌شکنند. «^۳؛ همان کسی که مالی را گرد آورده و شمرده و تنها مال و جمع آن را هدف و مطلوب خود ساخته؛ آن‌گاه تنها به عدد آن دلخوش است، نه به ارزش و وسیله بودن آن. راستی هم که حرص بر مال کار را به آنجا می‌رساند که مال‌اندوز تنها به شماره آن سرگرم است و مقدار و کمیت را می‌جوید. «^۴؛ علت این اندازه علاقه به مال این است که آن را وسیله بقا و تأمین بقا می‌پندارند. چون اولین محرک آدمی همان طلب بقا و خلود است، وقتی که از راه درست تأمین بقا، که ایمان و عمل صالح است، منحرف شد، برای استحکام ساختمان و تأمین هرچه بیشتر، مال را یگانه

۱- «وای بر هر نکوهش کار طعن‌زننده.» همزه (۱۰۴)، ۱.

۲- فرات کوفی، ابوالقاسم، تفسیر فرات الکوفی، چاپ اول، تهران، سازمان چاپ و انتشارات وزارت ارشاد اسلامی، ۱۴۱۰ق، ص ۲۱۶؛ طبرسی، فضل‌بن حسن، همان، ج ۱، ص ۱۴۶.

۳- «همان که مالی را گرد آورده و شمارش کرده.» همزه (۱۰۴)، ۲.

۴- «می‌پندارد که همانا مالش جاویدانش دارد.» همزه (۱۰۴)، ۳.

وسیله می‌پندارد و از توده مردم فاصله می‌گیرد. از همین جا تشکیل طبقه می‌شود و حقوق دیگران را پایمال می‌کند. نتیجه ایجاد طبقه ستمگر و سرمایه‌بر نارضایی و خشم طبقه محروم است و نهایت آن انقلاب است. شاید قرآن به همین اشاره دارد: «^۱ حُطْمَه» یکی از ذرکات

دوزخ است که جای ستمکاران و پایمال‌کنندگان حقوق خلق است. این طور در روایات آمده.^۲ «نَبْد» یعنی پرت کردن با نفرت و «حَطَم» یعنی خرد کردن. این طبقه را افکار عمومی و انقلاب محرومان پرت و خرد می‌کند. این جهنم هم در جامعه طبقاتی و ستمگری و از دنیا آغاز می‌گردد، چون دنیا سرآغاز آخرت است. بعد قرآن می‌فرماید: «

^۳ «حطمه» آتشی است الهی، برافروخته که بر دل شعله می‌کشد یا از دل‌ها سر می‌زند.

سوره دیگر که با کلمه «وَيْلٌ» شروع شده و جزا و عاقبت کسانی است که تعادل اقتصادی را برهم می‌زنند یا [بیان] جامعه‌ای است که تعادل اقتصادی ندارد، سوره «مطففین» است: «

^۴ معلوم است که فرد یا اجتماعی که از افراد یا ملل دیگر بگیرد و نهد یا به اندازه نهد، نمی‌تواند به روی پای خود بایستد (مانند ما که با داشتن این همه سرمایه، دست‌گدایی به سوی دیگران داریم). گویا به همین مناسبت در آیه بعد

می‌گوید: «**تِلْكَ آيَاتُ الْكَاذِبِينَ**» **«طالقاتی و زمانه ما»**

- ۱- «نه چنین است، هرگز! همانا در افکنده خواهد شد در حطمه.» همزه (۱۰۴)، ۴.
- ۲- قمی، علی بن ابراهیم، همان، ج ۱، ۳۷۶؛ طبرسی، فضل بن حسن، تفسیر جوامع الجامع، چاپ اول، تهران، دانشگاه تهران و مدیریت حوزه علمیه قم، ۱۳۷۷ش، ج ۴، ص ۵۳۶.
- ۳- «چه دانایت کرده که چیست حطمه؟ آتش خدایی افروخته است. آن چنان آتشی که چیره شود بر درون دل‌ها.» همزه (۱۰۴)، ۷-۵.
- ۴- وای به حال مطفّفین! کسانی که به زیان مردم، بهره و کیل خود را کامل و تام برمی‌دارند؛ و چون برای مردم کیل و وزن کنند، از حقشان می‌کاهند. مطفّفین (۸۳)، ۳-۱.
- ۵- «آیا این‌ها باور ندارند که برانگیخته‌شدگان‌اند، برای روزی بس بزرگ، روزی که به پاخیزند مردم برای پروردگار جهانیان؟» مطفّفین (۸۳)، ۷-۴.

از این دو سوره، که با کلمه «ویل» شروع می‌شود و مربوط به نظام اقتصادی است، معلوم می‌شود که قرآن چه اندازه نظر به تعدیل اقتصاد دارد و پایه اجتماع اساس آن را بر عدل اقتصادی معرفی کرده است. (اکنون چون دارد وقت می‌گذرد، باقی مطالب را به طور فهرست‌وار عرض می‌کنم تا فرصت بیشتری پیش آید.)

علاج چهارم، برای تعدیل امور مالی، نظام حکومت اسلامی است که خود بحث جداگانه‌ای است. حاکم، امام یا خلیفه باید عادل باشد. یگانه وظیفه‌اش حفظ عدل، یعنی عدل در نظام مالی و اجرای حدود و حقوق است و باید خود نمونه کامل آن باشد و مانند فردی عادی به سر ببرد؛ چنان‌که اسلام نشان داد (و افلاطون شرایط آن را بیان کرد که حاکم نباید با طلا، نقره و مال سر و کار داشته باشد).

امیرالمؤمنین (ع) در آخر خطبه شششنبه می‌گوید: «...»

«^۱

(اگر خداوند بر علمای حق و ربّانی واجب و حتم نفرموده بود که بر پرخوری ظالم و گرسنگی مظلوم قرار نگیرند، من این ریسمان را بر سر شتر خلافت می‌افکندم، تا به هر جا که می‌خواهد برود. و می‌دیدید که این دنیای شما نزد من از آب بینی بزی پست‌تر است.) مقصود این است که زمامداری را برای از میان بردن عدم تعادل می‌پذیرم، تا ستمگر متجاوز را سر جایش بنشانم و ستم‌دیده‌ای را دستگیری کنم.

این پایه و برنامه اساس خلافت امیرالمؤمنین (ع) بود. در آغاز خلافت، شاید در همان روز اول فرمود که این وضع و نظام طبقاتی را که در زمان عثمان در میان مسلمانان پدید آمده از میان خواهم برد و زیر و رو خواهم کرد تا زبردستان بالا آیند و طبقات بالا به زیر آیند. اسلام نظام طبقاتی را از میان برده است. رسول اکرم (ص) روز فتح مکه با خطابه‌ای که در بیت‌الله الحرام فرمود، همه را الغا کرد. تقسیم بیت‌المال در زمان رسول اکرم (ص) میان عرب

۱- نهج البلاغه، خطبه ۳.

بیابانی و مهاجر مجاهد اولین، یکسان بود. عمر در زمان خلافتش، میان مهاجر و انصار و آنان با دیگران امتیاز قایل شد. در زمان عثمان، یکباره طبقات شکست‌خورده اشرفی مکه و بنی‌امیه دستشان به اموال عمومی باز شد. کوشش امیرالمؤمنین علی (ع) برای همین بود که نظام مساوات اسلامی را احیا کند، که دچار آن همه مصائب گردید.

علاج پنجم، احکام و قوانین اسلامی است که یک قسمت غیر مستقیم مربوط به تعدیل اقتصاد و تحکیم مبانی توزیع عادلانه ثروت است، و یک قسم مستقیم. به هر حال، عموم احکام را ارتباطی با این موضوع است: از باب طهارت، صلا، صوم، حج و جهاد گرفته تا دیگر ابواب عبادات. همین نماز را ملاحظه کنید: از جهت آب، مکان و لباس شرط شده است که این‌ها باید حلال، یعنی باید از راه کسب مشروع باشد. ابواب معاملات همه برای همین است. تجارت عرفاً و عموماً کار مشروعی است؛ چون تاجر کار می‌کند و زحمتی می‌کشد تا کالایی را در دسترس مشتری قرار می‌دهد. قرآن راجع به تجارت می‌فرماید: »

«^۱ ظاهر آیه این است که استثنا متصل باشد و منقطع بودن، که مستثنی داخل در مستثنی منه نباشد، خلاف ظاهر است.^۲ بنابراین، چون تجارت حساب درست و میزان ثابتی ندارد و در عین حال جزء ضرورت و نظام اجتماع است، آن را از «اکل مال به باطل» استثنا کرده، در صورتی که هر دو طرف با بصیرت به آن رضایت دهند. از طرف دیگر، معاملاتی را که عمل و کاری روی آن نیامده و منشأ تولید نیست، حرام کرده‌اند، مانند ربا، قمار، بخت‌آزمایی و مانند آن‌ها.

پس، از نظر قوانین و مقررات اسلامی، داد و ستد و مبادلات باارزش اساس سرمایه مشروع و کار است و آزادی عمل، که موجب بروز استعدادها و نیروهای خلاقه است، در حدود این مقررات به همه داده شده. پس، هم

۱- «اموال همدیگر را به ناروا مخورید، مگر آنکه داد و ستدی با تراضی یکدیگر، از شما انجام گرفته باشد.» نساء (۴)، ۲۹.

۲- یعنی تجارت (مستثنی) از شمار خوردن و مصرف اموال (مستثنی منه) به حساب می‌آید.

محدودیت و آزادی محدود است، از جهت شرایط تَمَن و مُتَمَّن و متعاملین؛ و هم آزاد است، از جهت اختیار نوع کار، بدون انحصار و احتکار، با ملاحظه قاعده «لاضرر».

علاج ششم، وضع مالیات‌های ثابت و غیرثابت است. مالیات ثابت خمس و زکات است. [مالیات] غیرثابت به حسب نظر حاکم اسلامی است که در موارد استثنایی می‌تواند به عنوان «خراج» وضع کند و در مصارف معینی بکار ببرد و از این راه ثروت از تمرکز بیرون آید و به حق، تعدیل و توزیع شود. علاج هفتم، آن است که زمین و آنچه به طور طبیعی در باطن و ظاهر آن است برای همه حلال است و ملک خصوصی کسی به حساب نمی‌آید، مگر آن اندازه که برای آبادی و استخراج منابع آن کار و کوشش شده باشد. این منابع زمینی و سطح [و درون] زمین از نظر اسلام، نه ملک خصوصی و نه ملک دولت است. اما چون مال است و مال بدون مالک نمی‌شود، مال امام است؛ یعنی آن کسی که نماینده خدا و مظهر عدل اوست. هر کس تصرف عمرانی [در این منابع] به عمل آورد، [این منابع] در مدت تصرف و آباد ساختن، به ملکیت وی درمی‌آید. و چون آن را بایر گذارد یا از عمران آن صرف‌نظر کرد، از مالکیت وی خارج می‌گردد (نظر فقها و روایاتی که راجع به زمین و منابع زمینی است در کتاب اسلام و مالکیت ذکر شده). این اصل اباحه، پیش از روایات، از قرآن گفته شده است؛ مانند آیه شریفه «

«...جمعاً» ممکن است تأکید برای «لکم» یا «ما» باشد.

در این کشور، که نامش کشور اسلامی است و همه خود را در پناه این آیین قرار داده‌اند، ملاحظه می‌کنید که چگونه عده‌ای دست غارت بر منابع حیاتی زمین‌ها گشوده‌اند و دولت روی کار می‌آورند و می‌برند، برای آنکه هرچه بیشتر به غارتگری خود ادامه دهند. روی زمین‌های موات چه معامله‌هایی می‌شود. با ثبت و شهرداری‌ها وامی‌بندند^۲ و زمین بایر را، از کویر لوت تا قلّه‌های البرز و از شنزارهای کنار دریا تا آخرین حدّ جنگل‌های

۱- «همان خداوند است که همه آنچه در زمین است، برای شما آفرید.» بقره (۲)، ۲۹.

۲- ساخت و پاخت می‌کنند.

طبیعی، به ثبت می‌دهند! بعد شهرداری‌ها خیابان می‌کشند، آسفالت می‌کنند و خطوط اتوبوسرانی برای استفاده چپاولگران به کار می‌اندازند. زمین‌های طبیعی و زمین‌های ملک عمومی و حلال برای همه و زمین‌های امام، که مظهر عدل خداست، در انحصار عده‌ای قرار می‌گیرد و هر چه می‌خواهند آن را می‌فروشند! همان ثبت در این کشور اسلامی موجب مالکیت می‌شود! و جمله «سپری شرعی و قانونی برای این‌ها می‌شود (یکی از اشخاص وارد حساب کرده که زمین‌هایی که متری صدریال خریداری شده از دست دوم و سوم، در مدت هجده سال، معدل بهره‌برداری از هر متر آن به ۴۳۰۰۰ ریال رسیده است!)^۲ پس، کشور ما نه بر اصول اقتصادی مکاتب دنیا است، نه بر اصول اسلامی؛ فقط اصل چپاول و غارتگری و هرج و مرج اقتصادی است. وزیر کشاورزی دولت فعلی، در آغاز کار، با حرارت و سر و صدا تقسیم املاک را عنوان کرد و رعد و برقی راه انداخت و پس از چند روز خاموش شد و عقب‌نشینی کرد! اگر به جای این همه سرو صداها که جز تهییج کشاورزان و تحکیم موقعیت مالکین نتیجه‌ای نبخشید، همین اصل اسلامی اراضی موات برنامه عمل قرار می‌گرفت و این همه زمین موات از چنگال زمین‌خواران بیرون می‌آمد و وسایل آب و کشاورزی فراهم می‌شد، نه کشاورزی محروم می‌ماند و نه مالکی به دسته‌بندی و ظلم و زور متوسل می‌شد. آنچه آباد است و خوب اداره می‌شود، برای مالکین بماند و اراضی ناآباد و کوه و دشت، طبق قانون اسلام، از تصرف آنان خارج شود و به دست کشاورز آبادکننده داده شود. مقتضای عقل و عدل و قانون اسلام همین است. کسی هم نمی‌تواند زیر سپر دین تعدی و تجاوز کند و فریاد وا اسلاما بلند کند. کشاورزان مسلمان و متدین هم از این ناراحت نمی‌شوند که ملک دیگری به ما داده شده و نماز و عبادت ما شاید در آن درست نباشد. بنابراین، نظر اسلام درباره مالکیت زمین به اندازه توسعه آبادی و عمران آن است. عنوان ارباب و رعیت نیست که کسی هر اندازه بخواهد مردم را به

۱- مجلسی، محمدباقر، همان، ج ۲، ص ۲۷۲.

۲- این محاسبه مربوط به سال ۱۳۴۰ است.

چگونه آب و غذا برای تو گواراست، با آنکه می‌دانی از مال یتیمان و بینوایان می‌خوری. »
 «از خدای بترس و مال این مردم را به آنان بازگردان. »

«اگر چنین نکردی و خداوند مرا کمک کرد که بر تو دست یابم، درباره تو در پیشگاه خداوند خود را بری می‌کنم و معذور می‌دارم. »
 «و با آن شمشیری بر تو می‌زنم که با آن بر کسی نزد من مگر آنکه داخل آتش شد.»

«^۱ به خدا سوگند، اگر حسن و حسین این کاری که تو کرده‌ای کرده بودند، برای آنان نزد من چشم‌پوشی و مسامحه نبود، تا آنکه حق را از آنان بازستانم.»

این علی و حکومت علی و منطلق علی و عمل علی است. همه این کشور، شیعه و کشور علی است. وقتی در چالوس بالای منبر، فضایل، مناقب، عدل، جهاد، عبادت و تعالیم امیرالمؤمنین (ع) را می‌گفتم و در عالم ذهن یکسره سرگرم تماشای مقام معنوی او بودم، متوجه شدم بالای پله اول منبر درویشی نشسته، با سر و لباس چرکین و چهره زرد و ریش بلند به هم چسبیده و موهایی مانند دم مارهای سیاه به هم پیچیده؛ گاهی چشمان خفته‌اش را به سوی من می‌گردانید و منتظر بود سخنم تمام شود و بایستد چراغ الله کند. در پایان سخن گفتم: این علی و مولا، و بعد با اشاره به آن درویش گفتم: این هم گل مولا! راستی این اسلام و این امیرالمؤمنین و این هم کشور شیعه!

این خلاصه و فهرستی از نظام اقتصادی اسلام که وابسته به تعدیل قوای بشری و دستورات عملی و عبادی و مقررات الهی است. در واقع، اقتصاد رشته‌ای از زندگی بشر است که با همه شئون معنوی و عقیده‌ای مرتبط است. به این جهت بحث مستقل اقتصادی در اسلام نیست. این نظام عدل الهی است که اگر درست اجرا شود، ضامن سعادت است و همه را با هم می‌پیوندد

و مردم را به روی هم بر نمی‌انگیزد و جنگ مستمری میان طبقات ایجاد نمی‌کند و مشکلی بر مشکلات نمی‌افزاید و با داروی زهرآگین به علاج نمی‌پردازد. اکنون چون وقت بسیار گذشته، بحث را در همین جا پایان می‌دهیم و از همه دانشمندان و سروران و برادران که دچار زحمت شده‌اند، عذر می‌خواهم.



کتابخانه آنلاین «طالقانی و زمانه ما»

سخنرانی‌ای که از نظر خوانندگان محترم گذشت، یکی از سلسله سخنرانی‌هایی است که در انجمن ماهانه دینی ایراد می‌شده و مدت دو سال و چند ماه ادامه داشته است. در پایان سال دوم، مجموعه ۲۴ سخنرانی از آن‌ها مورد نقد و بررسی شادروان سیدمحمد فرزانه، شادروان احمد آرام و آقای احمد راد قرار گرفت، که آقای فرزانه در یک سخنرانی و دیگر آقایان به صورت دیگر. در اینجا بخشی از سخنرانی مرحوم فرزانه و عین عبارات مرحوم آرام را درباره سخنان زنده‌یاد آیت‌الله طالقانی نقل می‌کنیم.

سخنان مرحوم سیدمحمد فرزانه^۱

یکی دیگر از نکات و یا اصولی که خیلی برای ما جالب بود، خود همین موضوعات سخنرانی بود که بسیار خوب انتخاب شده بود. اغلب موضوعاتی را که آقایان اختیار کرده بودند و بلکه تمام این موضوعات، مطالبی است که ما باید درباره‌شان حرف بزنیم، بحث کنیم؛ مبتلابه ماست و دچار این موضوعاتیم و باید برایش فکری بکنیم.

خوب، این مسئله مالکیت یا نظر اسلام درباره مالکیت که جناب آقای طالقانی طرح کرده‌اند (گرچه مطلب ایشان هم فشرده بود و از ایشان استدعا می‌کنم یکی دو نوبت دیگر مفصل‌تر و ساده‌تر و مشروح‌تر در این باره بحث فرمایند) ملاحظه فرمایید چقدر موضوع مهمی است. به دین ارتباط مستقیم دارد؛ به دنیا ارتباط مستقیم دارد. عقولی که در دنیای امروز درباره این مسئله کار می‌کند، عقول بزرگان علمی جهان و عقول بزرگان درجه اول است و پیش از عقل‌هایی است که راجع به اتم و شکافتن اتم بحث می‌کنند. علمای

۱- به نقل از گفتار ماه، ج ۲، ص ۲۹۵-۲۹۴. (۱۳۴۲/۶/۲ ش)

اتم‌شناس و علمایی که اتم را می‌شکافند و علمایی که خرق افلاک می‌کنند، آن‌هایی که در رسیدن به کرات آسمانی بر یکدیگر سبقت می‌جویند، این‌ها معدودند؛ اما علمایی که در اطراف مسئله مالکیت بذل عمر و صرف وقت می‌کنند و عبارات «مال من» و «مال تو» و «مال جامعه» را می‌شکافند ...

و اما نظر اسلام درباره مالکیت برای مسلمانان جهان و بیشتر از همه برای ما و مخصوصاً در حال حاضر، چقدر مهم است. چقدر تحقیق در این مسئله، روشن شدن آن و روشن شدن در این مسئله ضرورت دارد و چقدر عامه و حتی بسیاری از خواص در این باره تاریک‌اند. خدا داناست و راسخان در علم ... بلی، از خیلی جهات، موضوع «مال» و «مالکیت» زیاد طرح و بحث شده و می‌شود، بلکه مدار غالب افکار ماست. در یادداشت‌های جناب آقای آرام خواندم (و خواننده این سطور هم در همان مرقومات و در دنباله همین گفتار خواهند خواند) که با تعبیر «شاید» به جناب آقای راشد نسبت داده‌اند که فرموده است: «در این سرزمین اصل «مالکیت» به اندازه‌ای نیرومند است که اصل توحید را زیر پا گذاشته است» و این فرموده، مانند همه فرموده‌های این وجود محترم معظم، بسیار مفید است.

این بزرگوار خیلی بر همه ما فارسی‌زبانان ایرانی مسلمان حق دارد. و بر ماست که او را دعا کنیم، مخصوصاً حال که چشم ایشان مؤف^۱ است. همه مسلمانان پاک‌دل باید برای ایشان دعا کنند و از خدا بخواهند تا اسباب علاج آن چشم ارزنده را هرچه زودتر فراهم فرماید.

باری، این فرموده جناب ایشان نیز مانند همه فرموده‌های رادیویی ایشان، درست و راست و نغز و پر از مغز است. راستی که آن قدر که به دلار و ریال توجه داریم، به توحید که رکن اسلام است و هرچه اسلام دارد از توحید دارد، توجه نداریم. درصد مجلس از مجالس خطابه‌ای که در ماه‌های محرم و صفر و ماه مبارک رمضان و سایر ایام و لیالی سال تشکیل می‌شود، از موضوع توحید که «قولوا لا إله إلا الله تفلحوا» است و شعار و دثار اسلام این مسئله است و همه چیز اسلام و همه معانی و مبانی اسلام از این توحید برخاسته و

۱- آسیب دیده

۲- مجلسی، محمدباقر، همان، ج ۱۸، ص ۲۰۲

برمی‌خیزد، خبری و اثری نمی‌شنوید. بله، مالکیت از جهاتی توحید را زیر پا گذاشته است. ولی بحث درباره مالکیت از نظر اسلام بحث تازه‌ای است که در این مجلس مطرح شده است. و باید از جناب آقای طالقانی سپاس و انتظار داشت که دوباره و سه‌باره هم بحث فرمایند. جا دارد که نسخه‌ای از سخنرانی «نظر اسلام درباره مالکیت» آقای سیدمحمود طالقانی برای همه مالکین و رعایای دهات فرستاده شود تا بدانند معنی مالکیت اسلامی چیست.

یادداشت مرحوم احمد آرام^۱

یکی از سخنوران بزرگ ما - شاید آقای راشد، حفظه الله تعالی - در یکی از خطابه‌های خود گفت که در این سرزمین اصل مالکیت به اندازه‌ای نیرومند است که اصل توحید را زیر پا گذاشته است! و این گزاف نیست. همه بی‌دینی‌ها و بددینی‌ها و ستم‌ها برای آن است که گروهی به نان و نوا و ثروت برسند. و همیشه هم اسلام ساختگی، نه اسلام واقعی، مدافع ثروتمندانی بوده است که از راه آدم‌کشی و مردم‌آزاری به ثروت رسیده‌اند. به همین جهت، شناختن مالکیت به معنی اسلامی، یعنی معنی انسانی آن، یکی از ضروریات است و آقای طالقانی در آن سخنرانی حق این مطلب را ادا کرده‌اند.

چنان‌که اشاره شد، آقای احمد راد نیز یادداشتی در همان منبع یاد شده (گفتار ماه، ص ۳۰۲) چاپ کرده‌اند که در اینجا جمله‌ای از آن را نقل می‌کنیم: «جا دارد که نسخه‌ای از سخنرانی «نظر اسلام درباره مالکیت» آقای سیدمحمود طالقانی برای همه مالکین و رعایای دهات فرستاده شود، تا بدانند معنی مالکیت اسلامی چیست.»